

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

به سلسله نشر مقالات سابق

(مقاله بیست و یکم)

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین ، ۲۹ نومبر ۲۰۰۷

کارستان هرات و سوء استفاده ایران از

پاکدلی برادران هزاره ما

در مقاله "دکتاتوری فرهنگی ایران بر قلمرو زبان فارسی" که بتاريخ ۲۲ اگست ۲۰۰۶ نشر گردید، از فتنه گری های رژیم فاسد "کربلانی - آخوندی" ایران، شمه ای پرده برداشته بودم. این مضمون توطئه های فرهنگی و سیاست فرهنگی ایران را در افغانستان و تاجیکستان برملا می ساخت. چنانکه انعکاسات شاهد بوده اند، این مقاله در پهلوی استقبال وسیع خوانندگان وطنخواه ، خشم "ایران پرستان" و نوکران رژیم آخوندی ایران را نیز برانگیخت.

مضمون که گوشه کوچکی از توطئه های گسترده همسایه مفتن غربی ما را نشان میداد ، در عین زمان طلایه دار و مشوقی بود برای هموطنان دلسوز ما ، تا از جهات دیگر توطئه بزرگ دولت ایران ، پرده برفکنند. خوشبختانه که چنین شد و ما شاهد نشر دهها مقاله افشاء گر در زمینه گردیدیم.

از سالهاست شنیده میشود، که کشور ایران مشغول کشیدن کوریدوری می باشد ، که قرار است از سرحد ایران تا قلب افغانستان امتداد یابد. پروژه هائی که ایران زیر عنوان کمک بازسازی به افغانستان روی دست گرفته است ، نیز در چوکات همین "ستراتژی" تمرکز (۱) یافته و آنانی که موضوع را از نزدیک و عملاً مشاهده میکنند، بر این قول صحه خواهند گذاشت. سرمایه گذاری های نامحدود و نامحدود صنعتی ایران و ایرانیان در هرات و تمدید شاهراه "دوغارون - هرات" ، که ادامه اش تا افغانستان مرکزی حتماً در نظر میباشد ، یکی از کارهای زیربنائی همین خط مشی توسعه جویانه ، شووینیستی و عظمت طلبانه ایران است.

درین اواخر آوازه ها و افواهی در گردش است ، که گوشه دیگری از توطئه های خانه برانداز ایران را افشاء میکند. آقای "عارف ذره بین" یکی از اولین کسانی بود که ضمن مقاله منتشره خود در پورتال "افغان جرمن آنلاین" ، زیر عنوان "جنگ اقتدار بر علیه اراده بر سر مقایسه هرات با فلسطین" ، پرده از بسا ناروائی های جمهوری اسلامی ایران برداشت.

و آقای "جمیل بامی" که کاردار سفارت افغانی در تهران بود و در چوکات وظیفوی عمق فاجعه را از نزدیک لمس می کرد، موضوع را مشخصتر شگافت و طی مقاله "استراتژی خطرناک ایران در هرات باستان" (مؤرخ ۱۸ نومبر ۲۰۰۷) خود در پورتال "افغان جرمن آنلاین"، چنین آورد:

«در سالهای ۱۹۸۵ الی ۱۹۸۷ سکرتر دوم جمهوری دیموکراتیک افغانستان در تهران بودم و بنا بر ارتباط وظایف، خوشبختانه با تعداد کثیر افغانها در تماس بودم و از یک پلان شوم و خطرناک رژیم آخوندی قم و تهران در قبال کشورم افغانستان آگاه شدم که در آن زمان به مسؤولین سفارت آقای اسد کشتمند و به شخص عبدالوکیل وزیر خارجه نوشتم که:

دستگاه استخبارات ایران تحت نظر آقای رفسنجانی، قطب زاده و شریعت مداری با تجدید پلان های زمان رژیم شاه (تهیه شده توسط سازمان استخباراتی آن زمان ساواک)، در نظر دارند ولایات هرات، فراه، نیمروز، غور و بادغیس را توسط افغانهایی که از جمله سران جهادی شاخه های حزب وحدت امروزی، منتفدین محل، سران اقوام هزاره و ارکان دولتی داخل رژیم آن زمان **آقایان سلطان علی کشتمند صدراعظم، اسد کشتمند شازدافیر افغانی مقیم تهران، عوض نبی زاده، آقای سربانی ...** تجزیه نمایند و غرض تجزیه عمل اوپراتیوی ذیل را تحت اسم مستعار (کرم ابریشم) انجام دهند.

مرحله اول:

اخراج در ظاهر اجباری همه ملیت هزاره از ایران و جابجا سازی آنها در نوار مرزی با ایران (هرات، نیمروز، فراه و بادغیس). ترتیب و تنظیم اسکان توسط پول استخبارات ایران و حفر چاه های عمیق، ساختمان های فوری، مساجد، تکیه خانه ها و شفا خانه ها. ایجاد فارم های زراعتی و دامداری و ایجاد مدارس، مکاتب و دانشکده های کوچک در این ولایات برای ملیت بخصوص هزاره. ارسال و پرورش ملا ها و امامان ایرانی و افغانی از مشهد، تایبات، تهران و قم. ایجاد مراکز فرهنگی به سبک سیستم رژیم ایران، طبع و تالیف کتب درسی توسط ایران و ایجاد کانونهای کلتوری و مذهبی در نوار سرحد.

مرحله دوم:

تحریک مردمان بومی و مقاومت آنها علیه تازه مسکن گرفته گان جدید هزاره و مساعد ساختن برخورد های میان قومی، ملیتی و مذهبی و تجهیز هزاره ها با سلاح ایران و وخیم ساختن فضای امنیتی و تشدید اختلافات تا سرحد قتل عام هردو جانب و بعداً سران و ملا امامان ملیت جدید جای گزین شده را وادار سازند که رسماً به کمک مطبوعات ایرانی اعلان کنند که ما (در گذشته بخشی از ایران بودیم و فعلاً مجدداً خواهان پیوستن دوباره به ایران میباشیم و آنرا به مناقشه دو کشور مبدل کرده و ایران خواهان الحاق آن بخشهای ناآرام افغانستان که گویا قرار تقاضای مردم سرحد خواهان الحاق به ایران گردیده اند. در میان افراد با نفوذ رژیم ایران در داخل دستگاه دولتی افغانی نیز هیزم آوران این معرکه خطرناک میگردیدند.

هردو نویسنده وطنخواه افغان، آقایان عارف ذره بین و جمیل بامی، با درک عمیق وظیفه ملی و وطنی، عمق فاجعه را درست ترسیم کرده و به مردم دلسوز این خاک و زمامداران افغانستان هشدار داده اند، تا مسأله را جدی گرفته و نگذارند که کشور عزیز ما افغانستان بر اثر توطئه های رژیم مفتح و حریص "آخوندی - کربلائی" ایران خدای نخواستہ دستخوش تلاطمات و دگرگونی های ناگوار می گردد. من طی این مقاله بدرجه اول بر "پاکدلی" و احساسات "بی آرایش" مذهبی برادران هزاره خود انگشت می گذارم، با این تأکید که این اعتقاد مذهبی می تواند مورد "سوء استفاده" استفاده جویان رژیم ماجراجوی ایران، قرار گیرد. اما دم تیغ این اعتراض و هوشدار متوجه خود رژیم "ملائی - کربلائی" ایران است، که به هزار و یک دسیسه دست می یازد، تا وضع وطن مظلوم ما را ناآرام نگه دارد و یا حتی منقلب بسازد.

من ده ها سال پیش خطری را که از جانب دولت ایران و پلان های عظمت طلبانه و بلندپروازانه شاه ایران - که خود را به گزاف "شاهنشاه آریامهر" لقب داده بود - متوجه تمامیت و سلامت ارضی وطنم بود، احساس میکردم، اما وقتی در سالهای دهه هشتاد و نود سده گذشته تا ابتدای قرن حاضر - که مقارن دوره ناآرامیها و کش و کوک های وطنم میباشد - به سفرهای بیشمار به کشور ایران پرداخته و جوانب مختلف موضوع را از نزدیک بررسی کردم، این احساس به درک و باور عمیق، تا سرحد یقین تبدیل گردید.

درینجا باید به تأکید هرچه تمام تر گفته شود، که طیف پلان دیررس و به اصطلاح فرنگی "استراتژیک" و تخریبکارانه ایران بسیار وسیع است و تنها افرادی از مردم غیور و برادران هزاره ما نیستند که آماج تیر بالای رژیم شوونیست ایران میباشند. بسا فرهنگیان نامتو (۲) - از داستان نویس گرفته تا شاعر و ادیباتی و اهل مطبوعات و استادان ادبیات پوهنتون های افغانستان و خصوصاً "پوهنتون کابل" و نویسندگانی که خود را "افغانستانی" و "خراسانی" مینامند و ... - و تعداد معلوم و نامعلومی از کارمندان دولت در سطوح مختلف قدرت و عده ای از احزاب جهادی و غیرجهادی و قوماندانان ساخته ایران و شماری از سایتهای اینترنتی مربوط به

"خراسان خواهان" و "افغانستانی ها" و ... متأسفانه درست در استخدام مستقیم رژیم های ایران قرار داشته اند. این استخدام در دوران "جمهوری اسلامی ایران" سیر صعودی، معجل و شتابناک خود را پیموده و اکنون کار به جایی رسیده که باید حتماً جلوش گرفته شود، که اگر نشود، شاید حالتی خطیر و برگشت نپذیر رخ بدهد. آنچه ضمن این نوشته کوتاه پیش کشیده میشود، بخاطر اینست تا دانسته شود که تنها افرادی از قوم ارجمند هزاره نیستند، که مورد استفاده جوئی مزوران و مفتنان رژیم ددمنش و "سبعیت زاده" ایران قرار گرفته اند، که به فرموده حضرت حافظ شیرازی: **اندرین ره کشته بسیارند، قربان شما**

اگر از وطنداران ارجمند هزاره خود اندک بگویم:

من ضمن بازدیدهای بی شمارم از کشور ایران که کران تا کران آن را در بر میگرفتم، پیوسته با هموطنان ساده متعارف و "پیراهن و تنبان پوش و لنگوته دار" خود در تماس می آمدم و خوش داشتم که به کلبه های گلین و کوخ های کلوخین شان بروم، مهمان ایشان گردم، با ایشان به رسم "وطنکی" سر دسترخوان بنشینم و به درد دلشان گوش دهم. موضوع قوم و مذهب و زبان و منطقه هرگز مطرح نبود؛ دوستانی از فراه پیدا کرده بودم و از کابل و پنجشیر و بدخشان و هرات و تخار و چاریکار و قندهار و در این میان دوستان هزاره من، کمتر از دیگران نبودند. با برادران هزاره خود ساعتها می نشستیم و گپ میزدیم. همین که هموطن دوره گرد و به اصطلاح ما "طواف" خود را سر سرک میدیدم، پیشش میرفتم، در پهلویش می نشستیم و در حالی که او مصروف کار و بار خود میبود، همراهش گرم صحبت میکردیم.

خوب به یاد دارم، که صبح روز بود - در یکی از سفرهایم در دهه نود قرن گذشته - و با برادر هزاره خود در "میدان آزادی" کرمان برخوردیم، که تنگ ساجق را پیش روی خود گذاشته بود. وقتی جویای احوالش گردیدیم، مهربانی ها فرمود و گفت: «دوکانه جم مکنم، میریم خانه ازمو و ...». واقعاً میخواست که بساط غریبانه کار و بار روزمره خود را - که ممر معاش او و خانواده اش بود - جمع کند و مرا مهمان خویش بسازد. در حالی که در دل بر همت والای وی - که خاصه خانه زاد همه افغانان اصیل است - آفرین میگفتم، ازش با هزار زبان تشکر کرده و وعده کردم که روزی دیگر و بعد از وقت کارش، بخانه شان بروم و همین کار را نیز کردم. یکی از روزهای اکتوبر ۱۹۹۲ یا ۱۹۹۳ و دروه زمامداری منحوس و نامحمود "ربانی - مسعود" بود و با یکی از هموطنان هزاره ما که در "فکله مشتاق" کرمان سگرت میفروخت، داخل صحبت گردیدیم. از هر در سخن میرفت، که دفعه تا پرسید: «شما باد ازی سفر چه مکنین؟» گفتم: «پس میرم آلمان.» گفت: «چرا وطن نمورین و یک کاری نموکنین که اوضای وطن جور شوه. آخر ما تا کی ده اینجه، ده ای ملکای بیگانه، مسافر باشیم؟»

برایش چیزهایی گفتم و به تسلی خاطرش پرداختم، که کار مملکت ان شاء الله روزی سر براه میشود و ما همه به وطن عزیز خود برمیگردیم.

من ضمن "دفتر خاطرات ایران" بسا چیزها و چشمیدها را روی کاغذ ریخته ام، که گوشه ای از آنها را در چند بخش در صفحه "ادب و فرهنگ" پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر کردم، که همه در آرشیف بنده در همان صفحه قابل دریافت است. قسمت اعظم این خاطرات مگر هنوز در لابلای دفاتر روزمره ام ثبت میباشند، که با دست دادن فرصت در قید کمپیوتر آمده، بیرون داده خواهد شد و اگر عمری باقی بود، بصورت چاپی در دسترس هموطنانم قرار خواهد گرفت. بیشترین قسمت این خاطرات حکایتگر حال و احوال هموطنان عادی و متعارف ما در ایران است - همانانی را که ایرانیان "افغانی پدر قحبه" و "افغانی پدر سوخته" خطاب میکردند - و اینکه بر این مظلومان در آن سامان چه میگذاشته است. "شش سال جهاد و یک عمر شکست" عنوان یکی از این خاطرات است که به نشر رسیده و خاطره فراموش نشدنی یک برادر هزاره زمینگیرم را باز میگوید و من خواننده خواهنده را به مطالعه اش از ته دل، دعوت میکنم. (آرشیف بنده در صفحه "تحلیلات" و "ادب و فرهنگ" پورتال "افغان جرمن آنلاین")

نکته قابل تذکر اینست که هزاره های ما به خاطر سیمای نمایان شان، زود تر بحیث "افغانی" - که ایرانیان از روی غیظ و غضب "افغانی" تلفظ میکنند - تشخیص گردیده و مورد آزار قرار می گرفتند. البته "پیراهن و تنبان و لنگی" هم هویت هموطنان ما را فاش میساخت و زمینه اذیت ایشان را فراهم میکرد. طبعاً آن عده از هموطنان ما که در ایران پرورده شده و به لهجه ایرانی گپ می زدند و پیراهن و تنبان نمی پوشیدند، از ایذای ایرانیان خداترس و کینه بدل - که حق و ناحق خلق خدا را زخم زبان میزنند - در امان میبودند.

زمانی که در کابل ارجمند بودم - یعنی سی چهار سال پیش - شنیده میشد که هزاره ها گویا پابندی بسیار از ایران دارند و حتی میگفتند که این هموطنان ما، ایران را "مملکت اصلی" خود و "شاه ایران" را "پادشاه خویش" میشمردند. اما طوری که برداشت من است و قسمی که از خلال صدها صحبت با برادران هزاره متوطن در ایران معلوم گردیده، هموطنان هزاره ما سخت وطندوست و پابند و وفادار به کشور محبوبشان "افغانستان" میباشند و درجه "وطندوستی" و "وفاداری" ایشان به افغانستان، از هیچ قومی دیگر وطن ما کمتر نیست.

سخن اما بر سر وطندوستی و عدمش نیست ، سخن سر اینست که احساسات پاک و بی آرایش افرادی از قعر توده ها را - مستقل از قوم و تبار و دین و مذهب و زبان - میتوان به بازی گرفت و از آن در جهتی سوء و بیشرمانه، استفاده کرد. همین کار را رژیم های ایران و خصوصاً رژیم خشن و متحجر مذهبی "جمهوری اسلامی ایران" در حد برادران هزاره ما روا داشتند و میدارند ؛ آن هم به حساب پیوند مذهبی و اینکه گویا مجتهدان و مراجع تقلید هزاره های شیعی و شیعه مذهب ما ، در ایران نزول اجلال دارند.

معروف است که رژیم جمهوری اسلامی ایران از احساسات بیغش مذهبی جوانان هزاره ما سوء استفاده کرده و هزاران فرد معصوم ایشان را به جنگ صدام فرستاده ، طعمه میدان های نبرد ساخت. رژیم های ضد مردمی نقاط ضعف توده مردم بی آرایش را درمی یابند و از آن به نفع خود سود می برند. رژیم های ایران و خصوصاً حکومت "آخوندی - کربلائی" موجوده - چنان که خاصه همه رژیم های مستبد و ضد مردمی است - این کار را همیشه روا داشته اند و تا در توان دارند ، از این عمل شنیع باز نمی ایستند.

قراری که معلوم گردید، بعد از پخش مقاله آقای ذره بین در پورتال "افغان جرمن آنلاین"، مثلی که پورتال از آقای کامران میر هزار - متصدی سایت "کابل پرس" - خواسته بود، تا بحیث یک نفر نویسنده هزاره تبار در زمینه چیزی بنویسد. موضوعاتی را که وی ضمن نوشته خود طرح کرد، اما نه به موضوع ربطی داشت و نه مشکل کشای مسأله بود. وی به عوض این که بدین موضوع مشخص بپردازد، شیرغلندی به تاریخ زده و دست به دامان بزرگان انداخت و نکاتی را مطرح کرد که به هیچ وجه درد امروزیان را دوا کرده نمیتواند.

آقای میر هزار از سر سبکسری به پورتال "افغان جرمن آنلاین" نیز حمله کرده و چیزهایی را به پورتال نسبت داد، که فقط بر "خیالات عنودانه و باطل" میتوان استوارش دانست. جواب پورتال به نوشته آقای کامران میر هزار، چند روز پیش زیر عنوان «پاسخ پورتال "افغان جرمن آنلاین" به غلیان احساسات آقای میر هزار» در صفحه تحلیلات پورتال نشر گردید، که مایلم یکی دو پراگرافش را درینجا نقل نمایم :

« آقای میر هزار به عوض اینکه به مطلبی که مشخصاً در رابطه با اسکان بخشی از مردم ما در هرات بود، بپردازد با تکتیک خاصی از چنگیزخان مغول گرفته الی چنگیز پهلوان و از احمد شاه ابدالی گرفته الی نادرشاه و ظاهرشاه و خلاصه خیزهای بزرگ به طول و عرض تاریخ زده بود، تا قضیه دخالت ایران به خصوص در شکلی که ادعا شده بود، به نوعی کم رنگ شده و ارزش ثانوی و فرعی بیابد. اما در مورد نفس اسکان :

به منادیان و طرفداران جابجائی و اسکان افغانان هزاره تبار در هرات و دیگر شهرهای هم سرحد ایران، باید جداً متذکر گردیم که : عجب است که اسکان پشتون ها را در شمال کشور شان - که بدون دخالت ممالک خارجی صورت گرفت - نادرست می شمارید، ولی بر اسکان هزاره ها در شهرهای سرحد غربی کشور - که به اشاره و تحریک دولت آرمند و شوینست ایران صورت میگیرد - صحه میگذارید! در این رابطه باید تصریح گردد که اقامت مردم هزاره افغانستان یا هر قومی دیگر چنانکه قبلاً نیز بوده ، در هر قسمت خاک کشورشان امر کاملاً محق و از اولین اصول افغانی و حقوق بشر میباشد. اما زمانیکه از این حق و نیاز یک بخش مردم، دولت های "انسان دشمن" - همسایه و مخصوصاً ایران سوء استفاده میکنند ، بر تمام مردم افغانستان و بالخاصه بر روشنفکران و همان مردمی که در معرض آن سوء استفاده قرار گرفته اند میباشد ، که این توطئه ها را افشاء سازند . ترکیب زیبای قومی در افغانستان مثلاً تاجیک ها در شمال و جنوب، پشتون ها در جنوب و شمال، هزاره ها در مناطق مرکزی، جنوب و شمال و غیره همه حاکی از برادری این اقوام و زندگی باهمی شان میباشد. اما به هیچ وجه نباید به دشمنان ما امکان داده شود که بر پایه این حق بدیهی ، توطئه های منطقی خویش را به پیش ببرند. »

چنانکه خواننده ارجمند به وضاحت آب زلال و روشن تر از "روز روشن کابل" در می یابد، نکات مطروحه در این نوشته به افراد و اشخاصی از برادران هزاره ما و کارستان ایران تماس میگیرد، و به هیچ صورت متوجه قوم شریف و وطن پرست هزاره نیست. برادران وطنخواه و مردم دوست هزاره ما به یقین درک میکنند که حساب فرد از قوم و تبار جداست و نشان دادن اشتباه افراد دامنگیر قوم نمیشود. همان طوری که توبیخ گلبدین حکمتیار و ملا عمر و سیاف و تره کی و حفیظ الله امین و داکتر نجیب الله و گلابزوی و علومی و ... هیچ ارتباطی با قوم نجیب پشتون ندارد؛ و همان قسمی که تقبیح و افشای ربانی و مسعود و قانونی و دلگی مشر قسیم فهیم و عطاء و داوود و ...، ارتباطی با قوم عزیز تاجیک نمیگیرد ؛ به همان پیمانہ - و نه بیشتر و نه کمتر از آن - سرزنش مزاری و خلیلی و محقق و مصطفی کاظمی و انوری و افرادی که در هرات آله دست ایران قرار گرفته اند، هرگز ارتباطی با قوم ارجمند هزاره ندارد. این نکته را خرده گیران "بهانه جو"، بالاخره باید درک کنند؛ و درک کنند که حساب افراد از اقوام بکلی جداست.

این نوشته ناتمام میماند اگر بر اظهارات هموطنی دیگر تبصره ای نکنم. کسی که نام خود را "آفتابی" نمیکند و زیر نام مستعار "تیمور آفتابی" برای بار اول از وی چیزی نشر میگردد، برخوردی بغایت احساساتی و غیرواقع بینانه ای را با مقالات آقایان "عارف ذره بین" و "ج. بامی" پیشه کرده و نوشته خود را زیر عنوان "وقتی که شتر چران، دیپلمات می شود!" در پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر کرده است. وقتی مقالات دلسوزانه به حال وطن را از آن دو هموطن میخوانیم و بعد نوشته آقای کذائی "آفتابی" را از نظر می گذرانیم، می بینیم که این آغا فقط با احساسات کاذب، جانبدارانه و قضاوت یکطرفه میخواد واقعیتهای را بیوشانند.

تنها عنوان مقاله جناب "آفتابی" دلیل کافی محکومیتش شمرده شده میتواند. منظور "آفتابی" از "شترچران" بدون شک "کوچی ها"ی ماست که اکثریت مطلق شان از قوم ارجمند "پشتون" میباشد. مقاله نویس مستعارنام با انتخاب عنوان مقاله خود، در واقع دو هدف را نشانه گرفته: یکی "پشتون ها" را و دیگر "کوچی ها" را.

حمله و تعرض بر "پشتون ها" کار تازه ای نیست و مدتهاست که سخنان بی مقدار "پشتون ستیزان" افغانستانی و همکسوتان "ستمی" شان را می شنویم، که وقتاً فوقتاً جواب های درخور و دندان شکن به ایشان هم داده شده. نوشته های مستدل و منطقی وطن پرستان بر پیکر و ذهن عناصر مفتن، تفرقه افکن و ضد ملی - از جمله "افغانستانی ها" - چنان ضربات کاری وارد کرده، که به مداوای زخم های خود هم رسیده نمیتوانند.

اما اهانت جدید - از طرف هر که باشد، چه "آفتابی" و چه "غیر آفتابی" - کاریست در حد ظلم و بی حیائی. همه میدانیم که "کوچی ها" مظلوم ترین قشر جامعه افغانی میباشد، که نه در آسمان ستاره ای دارند و نه در زمین سایه ای. از همین رو با اشتراک و مواشی مختصر خود پیوسته مصروف "منزل زدن" میباشد. این منزل زدن ها را برای آن پیشه کرده اند، تا از یکطرف خود و مواشی خود را از شر سرما و زمستان نجات بخشند و از طرفی به نقاطی بروند، تا خود و مواشی شان از خوان گسترده طبیعت و زمین خدا، بهره مند گردند.

حالا اگر کسی بیاورد و بر این قشر مظلوم - که نه مورد عنایت دولت ها قرار دارند و نه مردم محلات و مناطق به ایشان روی خوش نشان میدهند - اهانتی روا دارد، به تحقیق که چنین کسی مرتکب جنایت گردیده و مستوجب مجازات دنیوی و عقوبت اخروی میباشد.

از عنوان مقاله آقای مستعار نام "آفتابی" که بگذریم، در تمام متن نوشته اش فقط یک فلسفه نهفته و آن هم فلسفه "سفسطه آلود". این آقا فرض را بر این نهاده که همه افراد اقوام دیگر مرتکب خطا و جنایت و خیانت و وطن فروشی شده اند، به جز از افراد قوم هزاره. آری؛ وقتی او بر شمال و جنوب وطن میتازد، در واقع بر همه اقوام وطن میتازد، به استثنای "قوم هزاره" که عمدتاً و بصورت متراکم، ساکن افغانستان مرکزی میباشد. فلسفه این آغا به فلسفه "قوم یهود" شباهت دارد که خود را "قوم برگزیده خدا" میداند؛ قوم برگزیده "بوهه". صرف نظر از اینکه این "فلسفه" هیچ اساس منطقی ندارد، پذیرفتن آن در تقابل با "عدالت خداوندی" قرار میگیرد. برتری یک قوم بر اقوام دیگر، همانا فلسفه "ریسزم" و "فاشیسم" و "نازیسم" است. آدولف هتلر - همان کسی که خون شست ملیون انسان را در دامان دارد - نیز "نژاد آریائی" را بهتر از نژادهای دیگر میدانست و در میانه این نژاد، "قوم جرمن" را برترین همه می پنداشت.

اگر از "نظر" گذشته و نظری به "عمل" بیندازیم، افراد بسیاری را در قوم هزاره می یابیم که هم بر قوم خود و نیز بر وطن و ملت خود مرتکب جفاهای نابخشودنی گردیده اند. دور نرویم و حزب وحدت را پیش دیده کشیم که ساخته ایران است. رژیم جمهوری اسلامی ایران هشت گروه جهادی شیعه مذهب افغانستان را در یک حزب گنجاند و نامش را "حزب وحدت" گذاشت. این کار را از آن کرد، تا از یکطرف ایشان را شدیداً زیر کنترل و اداره خود درآورد و نیز درست بداند که کمکهای پولی و تسلیحاتیش به آدرس درست میرسد. به شهادت بسا برداران هزاره ما، که در ایران با ایشان در تماس آمدیم، دفتر "حزب وحدت" در "خیابان انقلاب" تهران مرکز اخذ احکام و هدایات از رژیم جمهوری اسلامی ایران بود. از همین مرکز بود که هزاران جوان هزاره هموطن ما به بهانه خدمت به اسلام، تسلیم حکومت ایران میگرددند، تا به جبهات جنگ بمقابل صدام حسین فرستاده شده و با نوشیدن جام شهادت چشم پت به بهشت برده شوند. این خیانت حزب وحدت را قوم شریف هزاره و ملت دردمند افغانستان هرگز نمیتوانند فراموش کنند. مگر خیانتی ازین بزرگتر میتوان سراغ کرد، که حزب وحدت جوانان برومند هزاره را در عوض فرستادن به جنگ قوای اشغالگر شوروی و نجات مادر وطن، در خدمت رژیم خون آشامی قرار میداد، تا جانهای شیرین خود را فدای خمینی و جمهوری اسلامی ایران بکنند.

در تظاهرات بزرگی که در دوران حضور قوای اشغالگر شوروی در افغانستان، در برلین برپا میگردد، طرفداران "حزب وحدت" به صدها عکس خمینی را حمل میکردند. ایشان نه بخاطر دفاع از "وطن و جهاد" در تظاهرات اشتراک میورزیدند، بلکه وظیفه داشتند که علم خمینی و جمهوری اسلامی او را بر دوش کشند.

بعد از بیان مطالب بالا میخوام به صراحت هرچه تمام تر اعلام بکنم که:

مزوران و مفتنان هر کار که دلشان میخواد بکنند، بکنند؛ به مراد اما نمیرسید. پیش از اینکه زمامداران رژیم ددمنش و حیوانی جمهوری اسلامی ایران به کام دل برسند، رژیم "شر و فساد" و "دین فروش" شان، سرنگون شده و جهان و منطقه از شرش نجات خواهند یافت. بعون الله.

توضیح :

- ۱ - "کلمه" تمرکز" و فاعلش "متمرکز" از اغلاط بسیار مشهور زبان دریست که در تمام قلمرو زبان دری یا فارسی دری - افغانستان ، ایران و تاجیکستان - تداول عام دارد. ثبوت نادرستی این دو کلمه به بحث خشک صرفی نیازمند است که در یکی از مقالات آینده زیر کار گرفته خواهد شد.
- ۲ - "نامتو" اصطلاح زیبایی پشتو و در معنای "نامدار" و "با نام و نشان" است که در زبان دری افغانستان در همه سطوح مورد استفاده میباشد.